

دوريس لسينگ

زندانهایی که برای زندگی
انتخاب می کنیم

ترجمه

مژده دقیقی



فهرست

- | | |
|----|-----------------------------------|
| ۶ | مجموعه گفتارهای مَسّی |
| ۷ | درباره نویسنده |
| ۱۳ | آنگاه که آیندگان به ما می اندیشند |
| ۳۵ | تو لعنت شده‌ای، ما رستگار |
| ۵۵ | عوض کردن کانال برای تماشای دالاس |
| ۷۷ | ذهن‌های جمعی |
| ۹۹ | آزمایشگاه‌های تغییر اجتماعی |

مجموعه گفتارهای مَسی

گفتارهای مَسی^۱ به طور مشترک با حمایت کالج مَسی دانشگاه تورنتو و رادیو سی.بی.سی.^۲ برگزار می شود. این مجموعه گفتارها که به افتخار عالی جناب وینسنت مَسی^۳، فرماندار کل پیشین کانادا، بنیان گذاشته شد، طی مراسمی در ۱۹۶۱ آغاز شد. هدف از این گفتارها فراهم آوردن این امکان برای مسئولان برجسته است که در جریان نتایج مطالعات یا پژوهش های تازه درباره موضوعات مهم و درخور توجه معاصر قرار بگیرند.

کتاب حاضر مبتنی بر پنج گفتار مَسی با همین عنوان است که در اکتبر ۱۹۸۵ در مجموعه «اندیشه ها»ی رادیو سی.بی.سی. پخش شد. تهیه کننده این مجموعه دَمیانو پی یثروپائولو^۴ و مدیر اجرایی آن پرنی لوخت^۵ بود.

1. Massey Lectures 2. CBC Radio

3. Rt. Hon. Vincent Massey

5. Bernie Lucht

4. Damiano Pietropaolo

درباره نویسنده

دوریس لسینگ در ۲۲ اکتبر ۱۹۱۹ با نام دوریس می تیلر در شهر کرمانشاه در ایران به دنیا آمد. پدر و مادرش هر دو انگلیسی بودند: پدرش، که در جنگ جهانی اول معلول شده بود، کارمند بانک شاهی ایران و مادرش پرستار بود. در ۱۹۲۵ خانواده به سودای پولدار شدن از راه کشت ذرت به مستعمره انگلستان در رودزیای جنوبی (زمبابوه فعلی) مهاجرت کرد. مادر دوریس خود را با زندگی سخت در سرزمین مهاجرنشین تطبیق داد، و با جدیت تلاش می کرد تا به خیال خود زندگی متمدانه ای در میان مردمانی وحشی بنا کند. ولی پدرش نتوانست با محیط سازگار شود و ثروت مورد نظرش را از هزار و اندی جریب زمین بکری که خریده بود به دست بیاورد.

لسینگ کودکی خود را ترکیب نابرابری از اندکی شادی و رنج بسیار توصیف کرده است. دامن طبیعت، که با برادرش هری به گشت و گذار در آن می پرداخت، یکی از جاهایی بود که از این زندگی فلاکت بار به آن پناه می برد. مادرش که تمام فکر و ذکرش تربیت دختری شایسته بود، خانه را با قوانین و موازین بهداشتی خشکی اداره می کرد و دوریس را به مدرسه مذهبی دخترانه ای فرستاد که راهبه هایش کودکان تحت سرپرستی خود را با داستان هایی درباره بهشت و دوزخیان می ترساندند. پس از آن لسینگ را به دبیرستانی دخترانه در پایتخت، سالزبری، فرستادند، ولی خیلی زود تحصیل در آن جا را رها کرد. سیزده سال داشت، و این پایان آموزش رسمی او بود.

با این حال لسینگ نیز، مانند دیگر زنان نویسنده در جنوب آفریقا (از جمله آلیو شراینر و نیدین گوردیمر) که دبیرستان را تمام نکردند، روشنفکر خودآموخته‌ای شد. اخیراً گفته است که کودکی‌های ناگوار ظاهراً داستان‌نویس خلق می‌کنند. «بله، فکر می‌کنم این موضوع حقیقت داشته باشد. گو این‌که آن موقع برایم آشکار نبود. البته، آن موقع اصلاً به فکر نویسنده شدن نبودم - تمام مدت فقط در این فکر بودم که چطور فرار کنم.» بسته‌های کتابی که به سفارش خانواده از لندن می‌رسید، تخیل او را تقویت می‌کرد، و دنیا‌های دیگری را در برابرش می‌گشود که می‌توانست به آن‌ها بگریزد. آثار دیکنز، اسکات، استیونسن، کیپلینگ از نخستین کتاب‌هایی بود که می‌خواند؛ بعدها دی. اچ. لارنس، استاندال، تالستوی و داستایفسکی را کشف کرد. قصه‌های هنگام خواب نیز در پرورش ذهنش در کودکی مؤثر بود؛ مادرش این قصه‌ها را برای بچه‌ها تعریف می‌کرد، و دوریس برادر کوچک‌ترش را بیدار نگه می‌داشت و داستان به هم می‌بافت. دوریس در سال‌های کودکی مجذوب خاطرات تلخ پدرش از جنگ جهانی اول نیز بود که مثل «سم» روحش را مسموم می‌کرد. جایی نوشته است: «همه ما را جنگ ساخته است، لِه و می‌چاله کرده است، ولی ظاهراً این را فراموش می‌کنیم.»

لسینگ در پانزده‌سالگی برای گریختن از دست مادرش خانه را ترک کرد و به عنوان پرستار بچه مشغول به کار شد. کارفرمایش کتاب‌هایی دربارهٔ سیاست و جامعه‌شناسی برای مطالعه در اختیارش می‌گذاشت. در این دوره داستان هم می‌نوشت و دو داستانش را به مجله‌هایی در آفریقای جنوبی فروخت.

به اعتقاد لسینگ آدم‌ها نمی‌توانند در مقابل جریان‌های زمانهٔ خود مقاومت کنند. ولی زندگی خود او چالشی با این عقیده محسوب می‌شود؛ او در تمام عمر به مبارزه با آن ضرورت‌های زیستی و فرهنگی پرداخت که محکومش کرده بودند بی‌هیچ اعتراضی در ازدواج و مادری غرق شود. دربارهٔ زمانهٔ مادرش گفته است: «آن‌ها نسلی از زنانند که انگار زندگی پس از بچه‌دار شدن برایشان متوقف می‌شد. بیشترشان به شدت دچار روان‌رنجوری می‌شدند - به نظر من، دلیلش

تضادی بود میان آن‌چه در مدرسه دربارهٔ توانایی‌های خود می‌آموختند و آن‌چه در عمل برایشان می‌افتاد.» لسینگ معتقد است به دلیل آن‌که نویسنده شده از بیشتر آدم‌ها آزادتر بوده است. نوشتن برای او فرایند «فاصله گرفتن» و انتقال مسائل «خام، فردی، نقدنشده، ناآزموده، به حوزهٔ عمومی» است.

در ۱۹۳۷ به سالزبری رفت و یک سال به عنوان تلفنچی در آن شهر کار کرد. در نوزده‌سالگی با فرانک ویزدام ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. چند سال بعد خانواده‌اش را ترک کرد چون احساس می‌کرد در پس نقابی گرفتار شده که او را نابود خواهد کرد، ولی در سالزبری ماند. همفکری باعث شد خیلی زود به سوی اعضای باشگاه کتاب چپ^۱ متمایل شود؛ گروهی کمونیست «که همه چیز می‌خواندند، و کتاب خواندن را کار فوق‌العاده‌ای نمی‌دانستند.» گاتفرید لسینگ از اعضای اصلی این گروه بود؛ اندکی پس از آن‌که دوریس به گروه پیوست، ازدواج کردند و صاحب پسری شدند.

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، لسینگ روز به روز بیشتر از جنبش کمونیستی سرخورده می‌شد و در ۱۹۵۴ به کلی از آن برید. او که از ۱۹۴۹ همراه با پسر کوچکش در لندن اقامت کرده بود، نخستین رمان خود را با نام *حلف آواز می‌خواند*^۲ در همان سال منتشر کرد و پس از آن دوران فعالیتش به عنوان نویسنده حرفه‌ای آغاز شد.

داستان‌های لسینگ به شدت مبتنی بر زندگی شخصی اوست، و بخش بزرگی از آن‌ها بر تجربه‌های او در آفریقا بنا شده است. لسینگ به کمک خاطرات کودکی و به دلیل درگیری جدی‌اش با سیاست و دغدغه‌های اجتماعی، در آثار خود به برخورد فرهنگ‌ها، بی‌عدالتی‌های فاحش در نابرابری اجتماعی، نبرد میان عناصر متضاد در شخصیت فرد، و تضاد میان وجدان فردی و مصلحت جمعی می‌پردازد. آن دسته از داستان‌هایش که در آفریقا روی می‌دهد، و در دههٔ ۱۹۵۰ و اوایل دههٔ ۱۹۶۰ منتشر شده است، انتقاد از خلع ید از سیاهان آفریقایی